



## کارآیی مطالعات ادیان در گفت‌وگو با پروفیسور ویلیام گراهام

پروفیسور ویلیام ای. گراهام (William A. Graham)، استاد دانشگاه هاروارد و رئیس سابق دانشکده الهیات این دانشگاه، از محققان بنام اسلام پژوه در ایالات متحده آمریکا است. وی در خصوص دیگر ادیان به ویژه مسیحیت و بودیزم، مطالعات بسیاری داشته و در زمینه اسلام در محیط کشورهای اسلامی در نزد عالمان مسلمان تلمذ کرده است. وی نمونه مسیحی ملتزمی است که به رغم شیفتگی زیاد نسبت به دیگر ادیان به ویژه اسلام، بر ایمان مسیحی‌اش باقی مانده است. وی اصرار دارد نشان دهد که پژوهش در زمینه دیگر ادیان، که کاری بایسته و جذاب است، لزوماً خللی در ایمان دینی محقق ایجاد نمی‌کند، که چه بسا آن را تقویت کند.

توفیقی دست داد تا در آخرین روزهای اقامت در کمبریج و پس از آشنایی چهره به چهره با استاد گراهام در میهمانی هاروارد که به افتخار رئیس جمهور سابق ایران حجت الاسلام و المسلمین سید محمد خاتمی برگزار شده بود گفت‌وگوی مختصری با جناب گراهام داشته باشیم. در این گفت‌وگو، پروفیسور روی پرویز متحده (Roy P. Mottahedeh)، استاد و رئیس سابق مرکز مطالعات شرقی هاروارد، نیز حضور داشت که بدین وسیله از ایشان نیز تشکر می‌نمایم. با تنی چند از استادان برجسته ایرانی در آمریکا نیز گفت‌وگوهایی داشته‌ایم که در شماره‌های آینده تقدیم خواهد شد. از این قبیل است: دکتر سید حسین نصر و آیت‌الله دکتر سید حسین مدرسی.

ویلیام گراهام دارای آثار متعددی است که برخی از آنها که می‌تواند برای ما جالب

توجه و الهام‌بخش باشد، از این قرار است:

سه ایمان. یک خدا (Three Faiths, One God) که به ایمان و عمل یهودیت، مسیحیت و اسلام می‌پردازد و در تألیف آن ژاکوب نیوزنر و بروس شیلتون نیز سهیم بوده‌اند سخن خدا و سخن پیامبر در صدر اسلام (Divine Word and Prophetic Word in Early Islam) که در خصوص احادیث قدسی است.

این مصاحبه را جناب آقای مهدی عیوضی به فارسی برگردانده‌اند که از ایشان نیز سپاسگزاری می‌نمایم.

پیش‌سخن ما معمولاً بحث را با بیوگرافی علمی اساتید آغاز می‌کنیم؛ لطفاً شما هم قدری در مورد فعالیت‌ها و برنامه‌های علمی خود بر ایمان بگویید.

□ فعالیت‌های علمی من در چهار سال اخیر که سرپرستی این دانشکده [دانشکده الهیات هاروارد] را به عهده داشته‌ام کاهش یافته است، ولی در مطالعات شخصی خود همواره به موضوع تاریخ دینداری در اسلام پرداخته‌ام؛ یعنی تاریخ عقاید و اعمال دینی در اسلام و نیز مفهوم این عقاید و اعمال در بافت‌های گوناگون تاریخی. بررسی این موضوع همواره از بحث‌های مورد علاقه من بوده است که انسان تا چه حد می‌تواند نه تنها با مطالعه متون یک دین، بلکه با توجه به تاثیری که این متون در طول زمان بر پیروان خود برجای گذاشته‌اند و تفسیری که توسط نسل‌های بعدی دینداران از آنها به عمل آمده شناخت قابل قبولی از سنت‌های مختلف آن دین به دست دهد. در این خصوص در مورد اسلام در بسیاری از آثار خود به بررسی موضوعاتی از قبیل حدیث و قرآن پرداخته‌ام و همواره در پی یافتن این نکته بوده‌ام که قرآن و حدیث چگونه در دوره‌های مختلف زمانی مورد احترام، فهم و تفسیر قرار گرفته‌اند؛ چرا که معتقدم احادیث و آیات قرآن همچنان زنده و تأثیرگذارند؛ به نظر من قرآن سند و متن زنده‌ای است که در دوره‌های مختلف زمانی کارآیی و تأثیر خود را حفظ کرده است، لذا نمی‌توان گفت که قرآن صرفاً یک متنی است که از قرن هفتم میلادی به جا مانده. بسیاری از دانشمندان غربی نیز در دوره‌های گذشته می‌کوشیدند تا قرآن را تفسیر کنند؛ البته محور توجه آنان به قرآن صرفاً به عنوان سندی به جا مانده از اوایل قرن هفتم بوده، ولی من در بسیاری از آثار خود کوشیده‌ام علاوه بر بیان مبدأ زمانی پیدایش قرآن، زنده بودن و تأثیرگذاری مداوم آن را بر نسل‌های بعدی نیز برجسته نمایم، از این‌رو از آنجا که موضوع مورد علاقه‌ام نیز در همین راستا بوده در آثار خود به تشریح کاربردهای شفاهی و تأثیرات آن

در موقعیت‌های مختلف میان مسلمانان پرداخته‌ام، چه کاربرد آن در عبادت‌های روزانه، قرائت و حفظ آن و چه تأثیر در بین گروه‌های بعضاً غیر مسلمان که از جهات مختلف قرآن را حائز اهمیت و توجه می‌دانند. این موضوع همواره توجه مرا به خود جلب کرده است. اولین اثر من درباره حدیث به حدیث قدسی اختصاص دارد. و در واقع در این خصوص نکته جالب توجه برای من این بود که با مطالعه و بررسی حدیث قدسی، که به نظر می‌رسد در مرتبه‌ای متفاوت و جدا از قرآن و احادیث قرار دارد، تا چه میزان می‌توان از نوع دینداری و اعمال و مناسک مسلمانان صدر اسلام آگاهی یافت. بنابراین مسئله‌ای که توجه مرا به خود جلب می‌کرد این بود که این احادیث چه اطلاعاتی را می‌توانند در مورد نوع نگرش و دیدگاه‌های اولیه موجود در آن دوره درباره قدرت و نفوذ قرآن و پیامبر در جامعه به ما ارائه کنند؛ و در واقع اینکه این احادیث چگونه می‌توانند نحوه ارتباط خدا با انسان را ترسیم و توصیف نمایند. تمام این نکات از اینجا ناشی می‌شود که به عقیده من در دوره‌های اولیه اسلام، انسان‌ها شیوه‌ها و حالت‌های هدایت جامعه و افراد توسط خدا را به مراتب بیشتر از دوران کنونی درک می‌کردند. پس از آن بود که دیدگاه‌های مختلف و متعدد کلامی پدید آمد و استدلال‌های گوناگون در مورد مسائل کلامی شکل گرفت و این مسیر به طور طبیعی افراد را به سوی تفسیر و تاویل‌های گوناگون سوق داد؛ منظورم این است که با بررسی و مطالعه اطلاعات و متون اولیه اسلام، با مطالعه قرآن و احادیث، شما با یک سنت زنده و پویایی مواجه می‌شوید که همچنان کارآیی دارد، همچنان در جامعه مؤثر است و این برای من خیلی هیجان‌انگیز بود. با گذری بر این منابع و متون، فرد به وجود پیامبری زنده و تاثیرگذار پی می‌برد؛ [حضرت] محمد را می‌بیند که شخصیتش از جهات مختلف بسیار پیچیده‌تر و البته انسانی‌تر از آن چهره‌ای است که بعدها دینداری مسلمان‌ها و یا مدت‌ها پس از آن تفاسیر از او ترسیم کردند. این امر نتیجه تلاش و پی‌جویی افراد برای معرفی شخصیت و اندیشه‌های او بود. این تلاش‌ها اغلب به تحقیق و پژوهش در مورد او می‌انجامید و به نظر من آثار اولیه در این زمینه در جهت برطرف کردن تردیدهای موجود در این زمینه شکل گرفت و تحقق پذیرفت.

من در ادامه کارهای پژوهشی خود تحقیقاتی بر روی موضوعات خاصی نظیر مسئله حج انجام دادم؛ در خصوص درک و شناخت فریضه حج. در این باب مقاله‌ای ارائه

کرده‌ام که برای خودم بسیار با ارزش و مفید بود؛ چرا که در این خصوص به بررسی تفاسیر مسلمانان و شرقشناسان از اسلام پرداختم. این امر توجه عده کثیری را به خود جلب کرده است. در واقع منشأ پیدایش حج، مورد توجه بوده است؛ اینکه حج پیش از اسلام وجود داشته یا نه، و یا حتی اینکه بر اساس برخی آراء، حج توسط حضرت آدم بنیانگذاری شده است مورد بحث بود و البته نظریه‌های مختلفی هم در این زمینه مطرح است. اما عده بسیار اندکی بودند که نقش و تأثیر حج را در دینداری مسلمانان و نیز شناختی که حج از جنبه‌های مختلف دینداری آنها به دست می‌دهد مورد توجه قرار می‌دادند. به عنوان مثال طرح این مطلب که در ظاهر نمادها و عبادات نباید در پی دینداری واقعی بود و یا زیاده‌روی در انجام اعمال نیز به هیچ‌وجه بر چنین مسئله‌ای دلالت نخواهد داشت. اما به نظر من در حج عدم وجود چنین مسائلی از طریق مناسک و شعائر ساده و بی‌تکلف به اثبات می‌رسد. من فکر می‌کنم تشریح این موضوع تبیین جالبی از برخی ابعاد کلامی مهم سنت و مذهب مسلمانان را به دست می‌دهد.

پیش‌سخ منظور شما از سند زنده و سنت زنده چیست؟ ممکن است بیشتر توضیح دهید؟

□ مرادم این است که متون و اسناد و حتی یاد و خاطره اشخاصی که در حال حاضر وجود ندارند باید از صافی ذهن و برداشت نسل‌های مختلف و افراد متفاوت عبور کند؛ باید توسط ذهن ما مورد بررسی قرار بگیرد و ما به درک و شناختی از آنها برسیم؛ و البته ادراکات ما نیز ناگزیر مشروط به شرط خاصی شده‌اند؛ این شناخت‌ها به طور تاریخی شکل گرفته و تحت تاثیر وضع و حال خانواده، دوران کودکی، بزرگسالی، محیط پیرامون، گروه‌های مذهبی و معلمانی که داشته‌ایم بوده‌اند. بنابراین مانند هر فردی، نسل‌های مختلف نیز ناگزیر دینی را بر می‌گزینند و برحسب فهم و تجربه خود به شناختی از آن نائل می‌آیند. تمام این مسائل در تفسیری که انسان‌ها از مسائل دینی خود اعم از متون و شخصیت‌ها و اعمال به دست می‌دهند تاثیرگذار است. امروز صبح با آقای خاتمی<sup>۱</sup> در مورد امامزاده‌ها صحبت کردیم و همینطور در مورد مکان‌های

۱. اشاره به دیدار جمعی از استادان دانشگاه‌های آمریکایی با رئیس جمهور سابق ایران جناب آقای خاتمی در باشگاه اعضای هیئت علمی دانشگاه هاروارد در سفر اخیر ایشان به آمریکا

متعددی که در سنت شیعی و دیگر سنت‌ها در سراسر جهان شباهت زیادی به حرم‌های امامزاده‌ها دارند، اما همانگونه که آقای خاتمی گفتند آنها نیز تحت تأثیر اوضاع تاریخی هستند. بنابراین به نظر من بهترین راه درک و شناخت دین این است که به دوره‌های آغازین پیدایش آن دین بازگردیم و همواره این موضوع را در مدّ نظر داشته باشیم که مطلبی که هم اکنون توسط ما مورد تفسیر و توضیح قرار می‌گیرد خود مجموعه‌ای از تفسیرهای پیشینیان است و صحت و سقم آنها چندان مشخص نیست و این متخصصان آن دین هستند که می‌توانند در مورد پابندی و وفاداری تفسیرها به روح و معنای واقعی دین قضاوت کنند؛ که البته این قضاوت‌ها نیز خود کمابیش به نوعی تفسیری از آن خواهند بود.



### پیش‌سخ یعنی نوعی رویکرد پدیدارشناسانه؟

□ بله تقریباً؛ اما به نظر من رویکرد پدیدارشناسان هلندی دین و دیگر پدیدارشناسان اروپایی اوایل قرن بیستم و حتی افرادی چون میرچه الیاده و موریسون در این باب، رویکرد پدیدارشناسانه نیست. ممکن است فردی که موضوعی را با رویکردی خاص مورد مطالعه و بررسی قرار می‌دهد در مورد آن بی‌انگیزه و بی‌تفاوت باشد، اما

فکر می‌کنم داشتن چنین دیدگاهی از یک طرف به نوعی یعنی داشتن هدفی غیر عادی و از طرف دیگر همواره خطر این شائبه نیز وجود دارد که محقق را نسبت به موضوعی که آن را وصف، تفسیر و بیان می‌کند بی تفاوت نشان بدهد؛ این مسئله در واقع باز بر می‌گردد به تجربیات محقق به عنوان کودک، بزرگسال، فرد مذهبی و یا غیر مذهبی و به طور کلی به تمام تجربیاتی که داشته و نیز زاویه دید او نسبت به پدیده. لذا من در مورد این نوع پدیدارشناسی در مسیر تحقیق و پژوهش مردد هستم، بدین معنا که ممکن است محقق پدیده‌ای را مورد بررسی قرار دهد و در مورد آن به نتایجی دست یابد که با واقعیت موجود در آن پدیده مطابقت داشته باشد. در واقع به نظر من این ما هستیم که پدیده‌ها را تفسیر می‌کنیم، همانگونه که نسل جدید دینداران هر دین و سنتی نیز تفسیر خود را از آنها ارائه می‌کنند.

### پیش‌گویی چگونه یک فرد دیندار، مثلاً یک مسلمان به درک و تجربه درستی از دین خود نائل می‌شود؟

□ به نظر من این مسئله حتی برای محققان متون دینی هم بسیار مهم است و استاد متحده نمونه خوبی در این زمینه است که همواره این مسئله را در آثار خود در مدنظر داشته؛ و آن اینکه محققان خوب و دقیق متون همواره برداشت‌ها و استنباط خود از متن را با دانشمندان مورد اعتماد موجود در زمینه همان متون به بحث می‌گذارند. این دانشمندان معمولاً کسانی هستند که متون مذهبی در نظرشان متن‌هایی ساده و صرفاً علمی نیست، بلکه جنبه الهام معنوی و کارکرد راهنما و مرجع دینی دارد؛ به عقیده من محققانی با چنین ویژگی دانشمندان خوب و ارزشمندی هستند؛ برخی محققان همواره نسبت به ادیان دیگر غیر از دین خود حساسیت و دقت نظر نشان می‌دهند تا ببینند که آیا به آن درک روشن و صحیح از آن ادیان، آن چنان که مفسران قابل اعتماد آنها دریافته‌اند رسیده‌اند یا نه. البته این بدان معنا نیست که آنها الزاماً با تمامی ارزیابی‌های آن دانشمندان معتبر موافق باشند؛ به عنوان مثال ممکن است از لحاظ تاریخی دیدگاه من و شما در مورد قرآن متفاوت باشد، اما اگر من در پی این نباشم که با تفسیر خاص شما از قرآن آشنا شوم و آن را درک کنم ممکن است در نظریات و آرای خود بر خلاف قرآنی که شما فهم و تفسیر کرده و بدان ایمان دارید حرف بزنم و یا به خاطر نظرات اشتباه خود به

ماهیت اصلی آن لطمه وارد کنم. بنابراین حتی محققانی که متخصص متون مذهبی هستند برای تفسیر و تبیین متون، همانگونه که باید بر زبان و عبارات و اصطلاحات متن تسلط و آگاهی داشته باشند، باید با محققانی که متون مزبور برای آنها حکم متن مقدس و معتبر را دارد رابطه و تبادل اطلاعات داشته باشند. بنابراین هنگامی که محقق متن را تفسیر می‌کند و بسط می‌دهد در واقع به نوعی در حال تولید و گسترش متن و محتوا در آن زمینه، مثلاً در مورد بحث ما در متون مذهبی هستند.

به عنوان مثال شما می‌توانید در مورد برداشت‌ها و نظرات مثلاً بغدادی در قرن دهم [میلادی] به جست‌وجو پردازید و نظرات او را درباره متون مذهبی فراتر از آنچه در آثارش هست بیابید؛ به این ترتیب شما می‌توانید با تحقیق و مذاقه، خود را در موقعیت زمانی و مکانی‌ای قرار دهید که اهمیت متون برای شما صرفاً از حیث اینکه متون خوب و جالبی هستند نباشد، بلکه از این جهت باشد که از اهمیت مذهبی و دینی برخوردارند. این نکته مهم را نیز باید مد نظر داشت که این نوع کارها هیچگاه از اتقان کامل برخوردار نخواهد بود و ما نمی‌توانیم انتظار موفقیت صددرصد در این زمینه را داشته باشیم. فکر می‌کنم بیان این نکته برای خوانندگان مجله شما جالب باشد که هرگاه ما دست به انجام مطالعات تطبیقی در ادیان می‌زنیم، در واقع در راه تفسیر و توضیح محتوا و مطالب دین دیگری گام برمی‌داریم، بنابراین بحث فقط بر سر تفسیر مطالب دین اسلام توسط محقق مسیحی و یهودی نیست، بلکه تمامی نکاتی که اشاره کردم در مورد محقق مسلمان هنگامی که دست به تفسیر مطالب و متون مسیحی، یهودی و هندو و غیره می‌زند نیز صدق می‌کند، یعنی باید اذعان داشت که علاوه بر برطرف نمودن موانعی چون تسلط بر زبان، اطلاعات تاریخی و تمام دشواری‌ها و اصول اولیه‌ای که در بدو امر در آغاز کار وجود دارد هیچگاه نباید شتابزده عمل کنیم و تصور کنیم که درک و فهم متون مزبور در چنین شرایطی سهل و آسان است. به عقیده من باید همیشه به درستی و اتقان کار خود اندکی نامطمئن باشیم. داشتن همکاران و دوستانی از دینی که در مورد آن تحقیق می‌کنیم نیز اغلب مفید و موثر است؛ آنان می‌توانند مطالب زیادی به بیاموزند، اشتباهات ما را برطرف کنند و یا برداشت‌های ما را رد کنند، البته در پایان، نتیجه‌گیری با خود ماست، اما می‌توانیم آنها را نیز از نتیجه کار خود مطلع سازیم.

پیشگام شما یک نوع علاقه علمی به مطالعه و تحقیق در مورد اسلام دارید دینی که به شما تعلق ندارد و شما صرفاً به عنوان یک محقق بدان علاقه‌مندید؛ به واقع، یک فرد مسیحی یا یهودی چگونه به مطالعه اسلام علاقه‌مند می‌شود؟

□ در وهله اول باید بگویم که علاقه‌مند شدن به شناخت دیگر ادیان مسئله ساده‌ای است، چون انسان کنجکاو است، اما گاهی اوقات مردم با مسائل خاصی در مورد دیگر ادیان برخورد می‌کنند که این امر، وی را به سمت مطالعه در مورد آن دین سوق می‌دهد. اما احتمالاً مراد شما جنبه دیگر این مسئله است و آن اینکه چگونه می‌توان به دینی علاقه‌مند شد و در مورد آن به مطالعه و جمع آوری اطلاعات پرداخت، بدون آنکه عملی علیه آن و برضد آن انجام داد و بدون آنکه از دانش به دست آمده از آن دین برای حمله به خودش استفاده کرد، یا اینکه چگونه مطالعه در دینی منجر به گرویدن شتابزده فرد به آن دین و استفاده وی از دانش به دست آمده جهت توجیه و پشتیبانی آن دین نشود؛ این دو احتمال همیشه در این باب مطرح است.

به گمان من محقق خوب، یعنی کسی که در کار خود صادق و درستکار است، در مطالعات و تحقیقاتی که در مورد ادیان دیگر غیر از دین خود انجام می‌دهد راه میانه را پیش می‌گیرد، بدین معنا که هرگاه در دین و سنت مورد نظر به درکی هم‌تراز با پیروان و معتقدان آن دین برسد لزوماً بدان دین نمی‌گردد، البته همانطور که گفتیم فهم کامل با تلاش و کار فراوان حاصل خواهد شد. این نکته همواره مطرح است که درک کامل دیگر ادیان امری ناممکن است و بعضی افراد شدیداً به این نکته معتقدند و با این استدلال موجب کاهش‌انگیزه و جدیت در کار می‌شوند، ولی به ظن من پرداختن به آن و تحقیق و پژوهش در باب آن بسیار مفیدتر از این است که با این استدلال، پژوهیدن را رها کنیم، چرا که این مسئله در مورد تمام زمینه‌های فرهنگی صدق می‌کند و محدود به مبحث دین نیست، حتی زمانی که می‌خواهید آثار بزرگ ادبی فردی را از فرهنگی متفاوت، مثلاً در زمینه موضوعات علمی‌ای که هیچ نسبتی با دین ندارند مطالعه کنید نیز این مشکل وجود دارد. محققان دین دست‌کم در غرب، بر این باورند که مطالعه ادیان اقتضائاتی فراتر از دیگر رشته‌ها را می‌طلبد و نیازمند مدنظر داشتن حساسیت‌های خاصی است که



موضوع آن در بردارد. اما من این دیدگاه را رد می‌کنم، چرا که یک انسان‌شناس خوب، یک جامعه‌شناس خوب، یک مورخ خوب و یک منتقد ادبی خوب نیز در مسیر مطالعه و تحقیق بر روی مطالبی که از فرهنگ و جامعه خودش نیست ناگزیر با همان مسائل و مشکلاتی که محقق دینی در تفسیر و تاویل مطالب مواجه است، روبرو می‌شود. علت این مسئله نیز کاملاً مشخص است، زیرا فرد در این فرآیند از محدوده و مرزهای دینی و فرهنگی خود خارج شده، به فضای جدیدی پا می‌گذارد.

### پیش مطالعه دیگر ادیان برای انسان‌های دیندار چه فایده‌ای دارد؟

□ سؤال خیلی خوبی است. یک خطری همیشه در این باب وجود دارد، البته شاید خطر هم نباشد، از جهتی این خطر وجود دارد که ممکن است فرد به واسطه این مطالعات و تحقیقات مجاب شده، دین خود را تغییر دهد. البته احتمال وقوع این مسئله در مورد محققان کمتر از آن حدی است که مردم تصور می‌کنند. خطر بعدی به گمان من این است که فردی به منظور تخریب و ضدیت با دینی به مطالعه و تحقیق در مورد آن پردازد. اما اگر از این دو احتمال بگذریم مطالعه ادیان دیگر جذابیت و مزایای فراوانی به همراه دارد، دست کم به عقیده من مطالعه جدی ادیان، دیگر محققان راست‌انگار را با طبیعت مشترک انسانی که همه ما از آن بهره‌مندیم آشناتر می‌سازد. رابرت فراست، شاعر آمریکایی شعر بسیار زیبایی دارد با این مضمون:

ما پایکوبان گرد این حلقه در حرکتیم و در وهم و گمان به سر می‌بریم؛

در حالی که سرّ غایی در میان ماست و به همه چیز آگاه است.

ما در جایگاه انسان، زنجیروار در پیرامون راز و رمز غایی الوهیت این جهان می‌گردیم و همچنان به این مسیر ادامه خواهیم داد، زیرا ما انسانیم، روزی وارد این جهان می‌شویم و روزی رخت از این جهان بر می‌بندیم و در این جهان تا ابد نخواهیم زیست. به تعبیری با هر دین و آیینی همواره در پی رسیدن به راز جهان هستیم، ولی همیشه در وهم و گمان و تخیل به سر می‌بریم.

همچنین مطالعه ادیان دیگر موجب می‌گردد تا دریابیم که همه انسان‌ها از این طبیعت مشترک بشری، یعنی تردید، ناآگاهی و مرگ و نیستی به طور یکسان برخوردارند، ما در برخورداری از این ویژگی‌ها با انسان‌های دیگری که به اندازه ما

باهوش، دیندار و نیک سرشت‌اند برابریم. طبیعتاً دستاورد چنین رویکردی عدم تعدی به اعتقادات دیگران و نیز عدم اجبار برای تغییر دین خود است و به نظر من نقش مؤثری در ایجاد روحیه تساهل و مدارا، آنگونه که آقای خاتمی می‌گوید دارد. ما باید با اعتقادات دیگر ادیان با تساهل و مدارا برخورد کنیم و حتی ارزش‌های اعتقادی‌شان را ارج نهمیم، نه به این دلیل که این نوع برخورد از نظر اخلاقی پسندیده است، بلکه باید آنها را بر مبنای اصول انسانی درک کنیم، چرا که همه از طبیعت مشترک انسانی برخورداریم. این نکته اهمیت بسزایی در زمینه مطالعه دیگر ادیان دارد، ولی کمتر به آن توجه می‌شود.



اگر نگاهی به جهان پیرامون بیندازید خواهید دید که عدم درک و تفاهم میان گروه‌ها و اقلیت‌های مذهبی فوق‌العاده زیاد است. اما محققان در این مسیر باید بتوانند پیشفرض‌ها و ذهنیات خود را کنار گذاشته، با اندیشمندان دیگر ادیان و در واقع با مجموعه سنت‌های آنان که برداشت متفاوتی در مورد خدا و امور متعالی دارند به طور منطقی مواجه شوند. به گمان من به واسطه تفاوت‌های متعدد موجود در عقاید گروه‌های گوناگون مذهبی و در واقع ادیان متفاوت می‌توانیم هم پیشفرض‌ها و ذهنیات خود را حفظ کنیم و هم تجربیات غنی بشری را ارج نهمیم. به نظر من مطالعه تطبیقی و مقایسه‌ای ادیان به هیچ وجه بستری برای یکی‌انگاشتن و ایجاد برابری میان ادیان مختلف نیست،

ادیان مختلف با هم کاملاً متفاوتند؛ اما بدیهی است که مطالعه دیگر ادیان توجه فرد را به مطالعه راه‌ها و شیوه‌های بی‌شمار خوب بودن، دینداری و خداپرستی معطوف می‌کند و این امر برای محققانی که بستر و شرایط انجام چنین کاری را دارند واقعاً موهبت بزرگی است. البته به هیچ وجه کار ساده و آسانی نیست و به ندرت با موفقیت مواجه می‌شود، اما بسیار ارزشمند است.

### پیش به نظر شما آیا مثلاً یک مسلمان پس از انجام مطالعات تطبیقی مسلمان بهتری خواهد شد؛ آیا مطالعات تطبیقی چنین تأثیری دربر خواهد داشت؟

□ این مسئله هنوز به طور کامل حل نشده است. یکی از اساتید من، آقای ویلفرد اسمیت، معتقد بود که برای یک مسیحی خوب بودن در ابتدا به عنوان مثال باید یک مسلمان خوب باشید. به تعبیری اگر یک فرد مسیحی در ابتدا با یک دین دیگری مثل اسلام آشنایی خوبی پیدا کند و تعالیم آن را بیاموزد، البته از لحاظ روحی و معنوی، نه در سطح عملی، آنگاه می‌تواند در دین خود نیز از آگاهی، شناخت و سطح معنوی بالاتری برخوردار شود. البته من شخصاً این نظریه ایشان را نمی‌توانم به طور کامل آنگونه که ایشان بدان دست یافتند درک کنم؛ به نظر من این اندیشه از عمق زیادی برخوردار است و به تأمل بیشتر و جدی‌تری نیاز دارد.

اما شخصاً معتقدم که همیشه یک خطر در این باب وجود دارد و آن این که مطالعه دیگر ادیان فرد را به سادگی نسبت به دین خود مردد و نامطمئن سازد؛ به نظر من این مسئله کاملاً ممکن است. اما در مورد محقق و پژوهشگر این مسئله نمی‌تواند دلیل و توجیه مطالعه یا عدم مطالعه دین دیگری باشد، زیرا محقق همواره می‌کوشد هر چه بیشتر بداند و بیاموزد. به عنوان مثال وقتی یک محقق مسلمان در مورد یهودیت مطالعه می‌کند دست کم باید به این نتیجه برسد و این نکته را بیابد که یک یهودی خوب و واقعی، یک یهودی دیندار دارای چه ویژگی‌هایی است. من می‌توانم اعمال آیین یهود را انجام دهم و یک انسان کامل باشم، همانطور که این مسئله در مورد یک مسلمان و هر فرد دیگری هم صادق است.

در مورد خودم باید بگویم مطالعاتی که در زمینه اسلام داشته‌ام بی‌تردید ذهنیت و آموخته‌های مرا تحت تأثیر و تحول قرار داده است. پیش از آن حتی شناخت و درک

مسیحیت نیز برایم دشوار بود و اکنون به هیچ وجه چنین مشکلی ندارم، چرا که مطالعه اسلام، خواندن قرآن و مطالعه متون اسلامی و گفت‌وگو با مسلمانان به طرق گوناگونی طرز فکر مرا تغییر داد تا حدی که مجذوب بسیاری از جنبه‌های اسلام شدم. البته این نکته را در مورد مطالعاتم در باب آیین بودا نیز باید عنوان کنم، در واقع مطالعاتم در زمینه سنت‌های بودایی نیز تأثیر بسزایی در معنویتم داشته، همانطور که اسلام نیز همین نقش را داشته است. این مسئله موجب وسعت دید و جهان‌بینی انسان می‌شود؛ اینکه انسان با تقید به دین خودش با سنت‌ها و ادیان دیگر نیز آشنا شود، کاری خطرناک و ظریف است، اما به نظر من تلاش منفی و بی‌ثمری نیست. من مسلمانان و مسیحیان زیادی را می‌شناسم که عمر خود را صرف مطالعه ادیان دیگر می‌کنند، اما همچنان کشیش یا امام باقی می‌مانند. ما مسلمانان دقیق و حساسی را در اینجا در هاروارد یا مؤسسات دیگر داشته‌ایم که با دقت به مطالعه مسیحیت می‌پرداختند، تعدادی از کشیشان کاتولیک و پروتستان را هم می‌شناسم که به مطالعه اسلام می‌پردازند و بر دین خود باقی هستند و هنوز هم کشیش‌اند و اسلام را تصدیق می‌کنند و حتی بعد از آشنایی با اسلام کشیشان بهتر و موفق‌تری شده‌اند. البته باید اضافه کنم که موفقیت در این راه بسیار مشکل است، اما ناممکن نیست.

استاد مقداری هم در مورد کتاب خودتان که در خصوص متون

مقدس نوشته‌اید صحبت بفرمایید؛ و اینکه اصول بنیادین مشترک در کتب

مقدس چیست؟

□ در این کار من فرصت زیادی برای مقایسه متون مقدس مختلف داشتم و توجه و تمرکز بر کارکرد این متون بود، نه ماهیت آنها؛ اینکه متون مقدس چگونه در یک جامعه و گروه مورد استفاده قرار می‌گیرند. در این مسیر توجه خود را بر یک بعد و جنبه استفاده از متون مقدس در ادیان و سنن مختلف در سراسر جهان معطوف داشتم و آن اینکه متون مکتوب چه کارکرد شفاهی‌ای برای مردم دارند، یعنی از لحاظ شنیداری و گفتاری. بنابراین کار من بر این محور متمرکز بود. سنت‌های مکتوب و شفاهی پیش از این نیز توسط افراد مختلف به صورت مقایسه‌ای مورد مطالعه و بررسی قرار گرفته‌اند، اما این منظر مد نظر نبود، چون علاقه‌ای به مطالعه خود سنت شفاهی و یا بررسی تطبیقی آن با

سنت‌های مکتوب نداشتیم، بلکه توجه من به این نکته بود که مردمی که داری کتاب هستند چگونه از آن استفاده می‌کنند و چگونه آن را درک می‌کنند. منشأ و آغاز این کاربررسی‌هایی بود که در مورد قرآن و کاربردهای آن مانند قرائت، حفظ و دیگر کاربردهای آن در زندگی روزمره مردم انجام دادم، پس از آن به بررسی جوامع دیگر پرداختم، گروه‌هایی که هیچ سنت شفاهی‌ای نداشتند و فقط از متون و سنت‌های مکتوب برخوردار بودند؛ سنت‌های بودایی، یهودی و هندوی متون مکتوب فراوانی دارند. مردم در این ادیان پس از فهم متون در ابتدا به طور شفاهی با آنها ارتباط برقرار می‌کنند، البته نه از طریق خواندن، زیرا همانطور که می‌دانید در طول تاریخ، اکثر انسان‌ها در ابتدا قادر به خواندن متون دین خود نبودند؛ در صد قابل توجهی از انسان‌هایی که تاکنون در این کره زیسته‌اند بی‌سواد بوده‌اند و حتی فاقد توانایی خواندن عبارات و کلماتی که آنها را سخن خدا و یا وحی الهی می‌شمردند، مانند وداها، بودند، ولی این سخنان کلام الهی و متون مقدس هستند و اغلب، زمانی تأثیرگذارند که مردم آنها را مطالعه می‌کنند، قرائت می‌کنند و به حفظ کردن آنها می‌پردازند و یا در عبادات روزانه، در نماز مسلمانان، مراسم مذهبی مسیحیان، در کنیسه‌ها و در مناسک و شعائر مختلف بوداییان، هندوها و زرتشتیان آنها را تکرار و بازگو می‌کنند.

متون مقدس همواره به واسطه ماهیت خاص خود در شمار متون عبادی یا متون تفکربرانگیز قرار گرفته‌اند؛ صوفیان و راهبان مسیحی همواره از این متون برای تأمل‌های باطنی خود استفاده جسته‌اند و این نوع کاربرد متون تقریباً همیشه شفاهی بوده است. بنابراین تمام تلاش خود را به طور ویژه صرف بررسی و مطالعه طرق مختلف موجود در این باره در سنت‌های هندویی، اسلامی و مسیحی کردم و در این راه به انجام یک سری مطالعات میدانی با محوریت اهمیت فرهنگ شفاهی و کاربرد شفاهی متون مکتوب در سه سنت مذکور پرداختم. برای مسلمانان این مسئله یک امر کاملاً واضح و آشکار است، آنها می‌دانند که قرآن کتابی عادی و معمولی نیست، بلکه کلام خداست و عبارات و کلمات آن زنده و جانبخش است. آنها با قرائت قرآن آشنا هستند و می‌دانند که قرآن همانگونه که از اسم آن مشهود است باید خوانده شود و قرائت شود، همانطور که اولین آیه‌ای که نازل شد نیز بر همین مسئله دلالت دارد: اقرأ باسم ربک الذی خلق. بنابراین

دعوت به قرائت قرآن از آغاز پیدایش آن وجود داشته است. اما در قرون وسطا پس از امپراطوری عثمانی، قرآن تقریباً به صورت متن مکتوب درآمد و شیعیان و سنی‌ها اغلب نسخه مکتوب را می‌خواندند، همانگونه که انجیل و تورات هم پس از نزول به صورت کتاب درآمد. و مردم به این صورت به خواندن آنها می‌پرداختند. درحقیقت بخش بسیار عمده کاربرد قرآن و انجیل و تورات به صورت شفاهی بوده است. همانطور که گفتم، از طریق خواندن با صدای بلند، در مراسم مذهبی، از طریق عبادت و نیایش، به واسطه حفظ کردن آنها و از طریق تمامی اعمالی که برای واقعیت بخشیدن به متون مکتوب انجام می‌دهیم عمل می‌کنند؛ حتی زمانی که به صحبت‌های مبلغان و واعظان گوش می‌دهیم، این نکته بسیار جالب به چشم می‌خورد. در همه جوامع مسلمان، مسیحی و یهودی و حتی برخی اقلیت‌های غربی خطیبی هست، یعنی شخصی که با مؤمنان سخن می‌گوید و آنان را مورد خطاب قرار می‌دهد و در واقع با زبان متون مقدس با مردم سخن می‌گوید، البته باید در زمینه متون مقدس خود به خوبی آموزش دیده باشد، این افراد در بیان و سخنان خود، در موعظه‌ها و تحذیرها از متون مقدس استفاده می‌کنند. به نظر من این مسئله گواهی است بر تأثیر کلام و سخنان مکتوب بر طرز فکر و حتی ساختار زیباشناسی جوامع مذهبی و در واقع ساختار بنیادی گفتار آنها را تحت تأثیر قرار می‌دهد. به این ترتیب تلاش خود را برای یافتن نمونه‌ها آغاز کردم. البته جست‌وجوی تاریخی در پی موضوعات و مسائلی که دارای ثبت و ضبط دقیقی نیستند و شواهد متقنی از آنها در دست نیست کار بسیار دشواری است. این کار در واقع تحقیق و مطالعه در میان جامعه مذهبی‌ای است که برای انجام و پیشبرد کار در آن تنها می‌توان بر حافظه شفاهی افراد تکیه کرد. اما اگر به عقب برگردیم و به متون گذشته مراجعه کنیم نمونه‌های فراوانی از کثرت کاربرد شفاهی قرآن و کتاب مقدس را خواهیم یافت. و این موضوعی است که در مورد آن تحقیق کردم و فکر کردم که این کار نمایانگر نحوه برخورد و مواجهه مردم با متون مقدس است. به نظر من در اغلب ادیان بیشتر مردم متون مقدس خود را سخنان شفاهی قلمداد می‌کردند و لذا از این‌رو است که مارتین لوتر از شنیدن کلام خدا سخن می‌گوید. وقتی در طول تاریخ حالات مسلمانان را می‌نگریم می‌بینیم که آنها هنگام قرائت قرآن خود را در محضر خدایی می‌دانند که با آنها سخن می‌گوید؛ در مورد مسیحیان، یهودیان و هندوها نیز این مسئله صادق است؛ وداها اصوات ازلی و ابدی به

شمار می‌آیند و تنها طبقه پاک و برتر برهن مجاز به خواندن و حفظ کردن آنها است؛ اینها آواهای سرّی‌ای هستند که مردم عادی توان درک آن را ندارد. در مورد قرآن در جوامعی که مردم با زبان عربی آشنا نیستند نیز این مسئله صادق است، جوامعی که برای قرائت قرآن به عنوان کلام خدا احترام خاصی قائل‌اند. هنگام خواندن و قرائت قرآن، آنها با متن ناملموسی روبه‌رو هستند، هرچند ممکن است که زبان عربی ندانند و با کلمات آن هیچ آشنایی نداشته باشند، ولی بر اساس آموزه‌هایی که به عنوان مسلمان فراگرفته‌اند و در نتیجه با مفاهیم قرآن آشنایی پیدا کرده‌اند می‌توانند بین کلمات و آموزه‌ها ارتباط برقرار کنند، هرچند نمی‌دانند معانی عبارات چیست، اما حضور خدا را لمس می‌کنند، و حس می‌کنند که خدا با آنها سخن می‌گوید؛ شواهد و اظهارات زیادی را در این باره در جوامع و فرهنگ‌های مختلف مسلمانان در خصوص شنیدن نوای الهی و اقدام مؤمنان به حفظ کلماتی که معنای آنها را نمی‌دانند وجود دارد. تلاش من برای یافتن نمونه‌هایی از این دست بود.

### پیش‌گفتار در بررسی این ادیان با چه پیام‌های مشترکی روبرو شدید؟

□ به نظر من احتمالاً پیام‌های مشترک فراوانی بین ادیان وجود دارد، اما هیچ‌گاه توجه اصلی من معطوف به این مسئله نبوده است. فکر می‌کنم اگر به عنوان مثال در مورد اخلاق به متون مقدس ادیان مختلف مراجعه کنید از جهات گوناگون شباهت‌های فراوانی میان آنها خواهید یافت. وقتی به پیام اجتماعی قرآن نظر می‌کنیم برای مثال هنگامی که موعظه و سفارش [حضرت] محمد در مورد مراقبت از یتیمان و مسکینان را می‌بینیم که در واقع پیام و سخن خداست که به وسیله محمد و به وسیله قرآن به انسان‌ها منتقل می‌شود ماهیت اصلی و اساسی این پیام با پیام عهد جدید در سنت مسیحی در خصوص کیفیت برخورد و رفتار با ضعیفان و مستمندان شباهت فراوانی دارد؛ حتی در آیین کنفوسیوس هم چنین آموزه‌ای وجود دارد و فرد همواره به داشتن چنین روحیه اخلاقی‌ای ترغیب می‌شود. به همین ترتیب در متون مذهبی اصلی تمام ادیان چنین چیزی وجود دارد. اما علی‌رغم شباهت‌های موجود، من به هیچ وجه بر این باور نیستم که تمام متون مذهبی در خصوص همه موضوعات، مطالب دقیقاً یکسانی را مطرح می‌کنند، به عقیده من در فرهنگ‌ها و نوع پیام‌ها و تأکیدهای که در مورد پیام‌ها شده

تفاوت‌هایی وجود دارد. لذا نمی‌خواهم بگویم که تمام متون حاوی پیام‌های کاملاً یکسان و مشابهی هستند، ما پیام‌های دیگران را تأیید می‌کنیم و بر آن صحّ می‌گذاریم، اما به نظر من آنها دارای تفاوت‌هایی با یکدیگر هستند. هر یک از این متون را می‌توان به مثابه تلاشی در جهت کاهش و تقلیل فاصله و خلأ میان انسانیت و پروردگار، و میان انسان و الوهیت برشمرد؛ تصور من از متون به مثابه میانجی و واسطه است. متون تا حد زیادی مانند پیامبران هستند که واسطه میان انسان و پروردگارند؛ به عقیده من متون مقدس واسطه و روشنگر مسائل متعالی‌ای هستند که ما به خودی خود هیچگاه نمی‌توانیم به درک آنها نائل شویم، ولی همواره در پی دانستن آنها هستیم.

**پیش‌سخ** همانطور که فرمودید این متون حاوی پیام‌های متفاوتی هستند اما آیا نشانه‌هایی دال بر یکی‌بودن منبع و سرچشمه این متون و پیام‌ها وجود دارد؟

□ به عقیده من انسان‌های عادی، مفسران، دانشجویان و مردم مذهبی نظرات متفاوتی در این زمینه دارند. هنگامی که شخصی در مورد این امر به طور جدی و عمیق بیندیشد، تفاوتی بین آنها قائل نخواهد بود؛ چرا که انسان‌ها متعلق به هر مکان و فرهنگی که باشند، چین، ایران، اروپا و هر جای دیگر، نهایتاً به امر متعالی و خدای مشترکی اعتقاد دارند، بنابراین بله، به گمان من منبع آنها مشترک است، اما به نظر من یکی‌انگاشتن ادیان و اعتقاد بر این‌که تمام ادیان سخن و پیام واحدی دارند و یا اینکه تمام آنها دقیقاً یکی هستند جسارت آمیز و ناروا است، چرا که به عقیده من سنت‌های مذهبی، جوامع فرهنگی و زبانشناختی بنا به اقتضائات خود می‌باید تفسیر و درک منحصر به خود را از خدا و الوهیت ارائه می‌کردند و از این رو با هم متفاوتند؛ اما به نظر من ایمان واقعی و وفاداری مفسران در این مسیر از اهمیت بیشتری برخوردار است. مفسران زیادی بر این باورند و به سادگی اظهار می‌کنند که تمام ادیان در بردارنده پیام یکسان و واحدی هستند؛ من واقعاً بر این باور نیستم، به نظر من تنها نمونه‌های زیادی از شباهت پیام را در آنها می‌توان یافت. تمام آنها دغدغه‌های مشترکی دارند، مانند مفهوم مرگ و زندگی، چگونگی زندگی با هموعان خود در جامعه، کیفیت پرستش و بندگی، پرستش و بندگی خدایی که از وجودی بی‌نهایت بزرگ‌تر از ما برخوردار است، پاینده‌تر، کامل‌تر و



جاودان‌تر از آن چیزی است که ما بتوانیم به آن برسیم؛ انسان دین‌دار همواره در پی یافتن وجودی فراتر از محدودیت‌ها و کاستی‌های بشری است تا به واسطه آن به هدف غایی خود نائل آید؛ بدین ترتیب به طور منطقی می‌توان گفت که یک امر متعالی مشترک یا یک خدای مشترکی وجود دارد و همه انسان‌ها به آن اعتقاد دارند، اما به هیچ وجه فکر نمی‌کنم که همه انسان‌ها در مورد تفسیر واحدی از این امر متعالی به اتفاق نظر برسند.